هو العلیم

علّت نداشتن ذات وجود بما هو وجود (۱)

تبیین فلسفی مشیّت و ارادهٔ الهی

سلسله دروس خارج اسفار اربعه – السّفر الاوّل ، المسلک الاوّل، المرحلة الاوّلیٰ، المنهج الاوّل، الفصل السابع: – جلسهٔ چهل‌ویکم

استاد

آیةالله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

فصل (۷)

فی أنّ حقیقةَ الوجود لا سببَ لها بوجهٍ مِن الوجوه.[۱]

بی‌نیازی وجود بما هو وجود از علّت

در این فصل، صحبت در این است که این تطوراتی که ما در وجود می‌بینیم و [همچنین] تعیّناتی که وجود به خود می‌گیرد، آیا این تقیّدات، سببی غیر از وجود می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ ممکن است در ابتدای امر تصوّر شود که [آیا] خود حقیقت وجود فی حدّ نفسه و بساطته، سبب می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ البته این خیلی واضح البطلان است.

[چون] اگر خود حقیقت وجود، سبب و دلیل بخواهد آن وقت آن سبب هم باید خودش موجود باشد بعد وجود او هم، نیاز به سبب دارد؛ و هلمّ جرّاً.و این بطلانش واضح است.

حالا صحبت در این است که این تطورّاتی که بر

---

[۱] الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۵۴.

وجود عارض می‌شود و تعیّناتی که وجود به خود می‌گیرد، به چه صورت است؟ آیا این هم غیر از خود وجود، یک سبب دیگری می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟

غایت‌مندی فعل و ارادهٔ الهی

البته این بحث را همان طور که خود مرحوم آخوند می‌فرمایند فعلًا توضیحی مفصلّی راجع به آن نمی‌دهیم و یک مسئلهٔ بسیار مهمی از آن استنتاج می‌شود ـ که اجمالًا خدمتتان عرض می‌کنم، تفصیلش باشد برای بعد ـ و آن این است که آیا موجوداتی که در عالم تحقّق پیدا می‌کنند. خداوند متعال مصلحتی را در نظر می‌گیرد [یا خیر؟]

و این یک بحث کلامی است که در اینجا پیش می‌آید که نتیجه‌اش از این مباحث، همه روشن می‌شود. [و آن اینکه] آیا سوایِ وجود، یک علّت غایی برای این موجودات است و خداوند متعال با توجه به آن علّت غایی، یک شی را خلق می‌کند؟ و یک موجودی را [با توجه به آن علّت غایی] می‌آفریند و آیا خلقتی که خداوند متعال آن را انجام می‌دهد و تدبیری که می‌نماید و تمشیّت امور و امثال

ذلک که می‌کند، مثل تدبیر ما است؟

تبیین مصالح و مفاسد افعال خداوند

ما اوّل مصالح و مفاسد را بر اساس ذهنیّات خود در کنار هم قرار می‌دهیم و بعد، فعل یا عدم فعل در نزد ما رجحان پیدا می‌کند و سپس آن را انجام می‌دهیم یا انجام نمی‌دهیم. [آیا]به این صورت است [که گفتیم]؟

یا اینکه نه، نفسِ فعل خداوند متعال دارای مصلحت است و مصلحت ناشی می‌شود از نفس فعل الله تعالیٰ و نفس مشیّت و ارادهٔ او علّت، برای تحقق مصلحت در عالم اعتبار است؟ چون مصلحت و مفسده، دو امر اعتباری هستند و امر واقعی نمی‌باشند چون امور اعتباری آن است که بر حسب انظار و نسب، تفاوت پیدا می‌کند من‌باب‌مثال، ما که به شیرینی فروشی می‌رویم و یک کیلو شیرینی می‌خریم این شیرینی به ضرر من است ولی به نفع شیرینی فروش است چون با خرید یک کیلو، شیرینی‌اش که روی دستش باد کرده بود بالأخره پول آن گیرش می‌آید اما [این در حالی‌ست که اگر] بنده [آن شیرینی را] بخورم از دنیا می‌روم و خلاصه کن

فیکون، می‌شوم و این مفسده است برای بنده، و مصلحت است برای او و به طور کلّی اگر شما همه چیز را، در عالم لحاظ کنید حُسن و قبح را در آن بر حسب اعتبار می‌یابید، حسن و قبح اعتباری است، و مصلحت و مفسده هم، جهت اعتباری دارد.

نظام احسن امری اعتباری است یا حقیقی؟

تلمیذ: نظام احسن هم، اعتباری است؟

استاد: نظام احسن هم اعتباری است آن هم بر حسب اعتبار است؛ چون معتبِر، این نظام را [احسن] می‌داند، [البته] یک مطلبی در آنجا است و آن این که اگر ما این کیفیّت [نظام] عالم را ناشی از مصلحت ندانیم بلکه این را موجِد برای مصلحت بدانیم و موجِد برای حُسن بدانیم؛ بنابراین خود این نظامِ احسن یک امر حقیقی و تکوینی می‌شود؛ یعنی هر چه از ناحیهٔ واجب الوجود افاضه می‌شود حق است و حقِ مطلق است از این نقطه نظر نظام احسن هم، حق مطلق می‌شود و مصلحت از او ناشی می‌شود این در مقام تکوین است و اما در مقام تشریع، آن یک بحث دیگری است که آیا تشریع باید موافق با تکوین

باشد یا می‌شود که تکوین برای خودش حکومت مستقل داشته باشد.

و همان طوری که اشاعره و معتزله، می‌گویند فرض کنید که یکی می‌گوید امر به محال، محال نیست و از مولای حکیم، می‌تواند صادر شود و دیگری می‌گوید که امر به محال، محال است و از مولای حکیم صادر نمی‌شود. یعنی بحث صدور و عدم صدور را، جدای از خود محالیّت و عدم انطباق تشریع با تکوین قرارداده‌اند و گفته‌اند که مسئلۀ تشریع، جدا است که امروزی‌ها هم می‌گویند که: ﴿لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُ﴾[1] و یا ﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُ﴾[2] معنایش این است که امر به دست خداست هر طور که بخواهد حکم می‌کند و لو اینکه امر به محال باشد و خدا براساس مصلحت، کاری را انجام نمی‌دهد و لو اینکه آن امر مخالف با تکوین باشد یعنی [همۀ] کارهائی را که

---

[1] ۱ سوره روم (۳۰) آیه ۴. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۷:
«در هر حال چه قبل از مغلوبیّت آنها، و چه پس از مغلوبیّت، رشته امر و تدبیر به دست خداست و بس».

[2] ۲ سوره اعراف (۷) آیه ۵۴. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۱۴ (ت):
«آگاه باشید که عالم امر و خلق برای اوست».

خدا انجام می‌دهد به دست اوست و به بقیه چیزها کاری ندارد.

تبیین ملاک در تشریع احکام

به عبارت دیگر، کسی خدا را مقیّد و محدود نمی‌کند در اینکه [مثلًا] امر خدا را موافق با تکوین قرار بدهد. [من‌باب‌مثال،] امروز اراده‌اش تعلق می‌گیرد که یک امری کند و فردا امرش را نسخ کند و امر دیگری صادر نماید و یا امروز نهی از یک چیز دیگری می‌کند و فردا نهی‌اش را پس بگیرد و یک نهی دیگری می‌کند.

[مثلًا] زنا را برای بچه‌های [بلافصل] آدم حلال می‌کند اما برای بعد از بچه‌های [بلافصل] آدم حرام می‌نماید. در یکجا روزه صمت و وصال را، جایز می‌شمرد امّا در امّت پیغمبر [آخر الزمان]، آن روزه را حرام می‌شمرد و هلمّ جراً.

[طبق نظر اینان] به طور کلّی اوامر و نواهی، دائر مدار، مصلحت نیستند بلکه دائر مدار ارادهٔ مرید هستند و خداوند متعال به هر امری، اراده و مشیّتش

تعلق بگیرد همان را تشریع می‌کند[1]

این [افراد] خیلی مطلب را به اشتباه فهمیده‌اند؛ و آن این است که آیا تشریع بر اساس دل بخواهی خدا است یعنی خدا [هر گونه] دلش می‌خواهد بندگانش [باید] او را عبادت کنند و یک امر بیهوده و لایُعقل و غیر معقولی است؟ یا اینکه تشریع بر اساس تکامل افراد و کمال افراد پی‌ریزی شده است؟ اگر ما افراد را قابل برای کمال بدانیم در آنجاست که همان مسئلهٔ تشریع پیش می‌آید؛ چون وقتی که این موجود قابلیّت برای کمال را دارد، پس باید کاری را انجام بدهد که او را به مطلوبش برساند دراین‌صورت آیا عقلاً امکان دارد خداوند متعال آن موجود را امری بکند یا نهیی بکند که بر خلاف کمال او باشد و او [هم‌زمان نیز] مکلّف باشد که این را انجام بدهد؟ آیا معقول است که از ناحیهٔ پروردگار که بنده‌ای را خلق کرده و موجودی را خلق کرده است، بر خلاف مسیر کمال او به او امری کند، [در حالی که] این امر پروردگار، موجب انحطاط او در

---

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت، ص ۲۸۲ ـ ۳۰۰.

بهیمیّت خواهد شد و موجب رشد و عُلوّ او نخواهد گردید؟ این [مطلب]، علاوه بر اینکه عقلًا محال است [بلکه] با آیات قرآن هم، در تنافی است، مثل آیات: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾[1] یا ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ﴾[2] یا ﴿وَيَعۡلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ﴾.[3] تمام اینها برای این است که شما به علم و کمال برسید. یا آیهٔ ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾[4] این کمالی که اینجا [گفته شده است] مال چه هست؟ آیا اصلا این [مطلب که گفتیم] امکان دارد؟

بعد در اینجا این مسئله، پیش می‌آید و آن اینکه[5]؛ احکام شرع، احکام دل‌بخواهی و بی‌اساس نیست که خدا دلش خواسته است [مثلا] الان اینجا این حکم

---

[1] سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶. امام شناسی، ج ۸، ص ۴۸:
«من انس و جنّ را نیافریدم مگر برای‌اینکه مرا عبادت کنند.»

[2] سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۰. رسالهٔ بدیعه، ص ۲۶:
«این از آنجاست که خداوند حقّ است.»

[3] سوره نور (۲۴) آیه ۲۵.

[4] سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۷۵:
«تحقیقا گرامی‌ترین شما نزد خداوند کسی است که تقوایش افزون باشد.»

[5] [البته] همه [مباحث] از تبعات این بحث است که بعداً بحث مفصّلش می‌آید و ما فقط خواستیم یک اشاره‌ای بکنیم که به اینجا کشید قضیه.

را بیاورد و [یا] خدا دلش نخواسته است که در اینجا این حکم نباشد [یعنی حکم منتفی باشد] و راه [وصول] به مقصود را، از این طریق قرار داده است و اگر راه دیگری برای رسیدن به مقصود باشد، او را قبول ندارد چون دلش نخواسته است.

[در حالی‌که] خدا که دل ندارد که دلش بخواهد یا نخواهد. [براین‌اساس،] از اینجا به دست می‌آید که اگر از نقطه نظر انطباق بین تشریع و تکوین، تشریعی بتواند در راستای تکوین، فطرت [انسان] را به تکامل برساند، دیگر چه مانعی وجود دارد برای اینکه این فعل، واجب و یا آن فعل محرَّم باشد؟ چون خدا دلش نخواسته است [این مطلب صحیح نیست] چون خدا، افعالش براساس دل بخواهی نیست [که ببیند] دل می‌خواهد یا دل نمی‌خواهد.

تلمیذ: حصول کمال، در سایه عبودیّت است اگر هم بر فرض امری تابع مصلحت نباشد اطاعت، محقق شده است و آن مسئله دیگری است.

استاد: امکان ندارد که امری، تابع مصلحت نباشد [چرا که در این‌صورت] اطاعت اصلاً نمی‌شود. ما می‌خواهیم بگوییم که در پروردگار، دل‌خواستن و دل نخواستن و دوست داشتن و [دوست] نداشتن [معنا ندارد] و اینها همه مربوط به عالم کثرت و.عالم

نفس است در [مورد پروردگار] که این مطالب وجود ندارد. اگر واقعاً تمام امور به دست خدا و اراده و مشیّت اوست دیگر در اینجا چه معنا دارد که بگوییم، این را، خدا خواسته و آن را، نخواسته است؟

و این بحث، بحث توحید و تکوین است که آن را به کنار می گذاریم، اگر بحث تشریع است در بحث تشریع و عالم اعتبار، آنچه که هدف غائی از تشریع را تشکیل می‌دهد تکامل و ترقّی انسان است، بأیّ نحوٍ حَصَلَ.

تلمیذ: پس تمام احکام به احکام وضعیّه بر می گردد؟

استاد: بله

تلمیذ: چون تمام احکام شرعیه به احکام وضعیّه برمی‌گردد باید بحث تعبّد را کنار بگذاریم؟

استاد: نه

تلمیذ: چون می‌گوییم خود این فعل مصلحت دارد و مصلحتش این است که شما به کمال می‌رسید.

احکام تشریعی راهی برای تجرد و تکامل انسان

استاد: چرا ما تعبّد را کنار بگذاریم، بحث تعبّد و عدم تعبّد یک بحث دیگری است، اوّل ما [باید] در خودِ ریشه و علّت غایی برای احکام صحبت کنیم [پس از آن] بحث تعبّد را مطرح [نیز] خواهیم کرد یعنی [بحث تعبّد] مرتبه‌اش بعد از بحث اصل و

ریشه احکام است که آن عبارت است از ارتقاء انسان و عبور از نفس و هواهای نفسانی و وصول به مقام تجرّد [که] این، اصل و حقیقت تشریع را تشکیل می‌دهد.

تشریع؛ یعنی همین [معنا]. و الّا صرفاً نمازهایی را خواندن و دولّا راست شدن‌ها نتیجه‌ای ندارد یعنی بر فرض که انسان به یک مرحله‌ای از تکامل نرسد یک سری از عبادات را انجام بدهد مثل کارهایی که در کلیسا می‌کنند خب این نتیجه‌ای ندارد. حقیقت عمل، برای عبور است، برایِ رشد و ارتقاء است. این یک مسئله است و در این مسئله هم، شکی نیست. و مسئله دیگر اینکه انسان در مقام اثبات چگونه به این تشریع برسد؟ می‌گویند در آنجا [دیگر] باید تعبّد کنید یعنی وقتی که امرِ شارع آمد بر اینکه من‌باب‌مثال، تو باید اینکار را انجام بدهی دیگر، إن قلتُ و قلتُ نکنید که اینجا برای من صلاح است و آنجا برای من صلاح نیست و امثال اینها این را، مقام تعبّد می‌گویند.

تفاوت مشیّت پروردگار با ارادهٔ انسان

اما صحبت در این است که، امر تشریعی آیا دائر

مدار دل بخواهی و اراده پروردگار است؟ و مشیّت پروردگار هم، مثل اراده و مشیّت ما است یعنی [فرض] کنید همان طوری که ما دلمان می‌خواهد و خوشمان می‌آید بر اینکه [اگر] کسی به مهمانی ما می‌آید حتماً او باید لباس روشن بپوشد، عبای زرد بیندازد، و از لباس تیره چون بدمان می‌آید می‌خواهیم که مهمانمان این‌طور باشد. امّا اگر آن مهمان آمد و با همان قیافه و همان شکل و همان علم و همان خصوصیّات، اما لباس‌اش تیره بود ما بدمان می‌آید، چون دلمان نمی‌خواهد من‌باب‌مثال، او لباس تیره بپوشد. آیا [مشیّت و اراده خداوند هم] این‌طور است؟ یا اینکه نه، در مقام امر و در مقام تشریع آنچه که مدّ نظر است انطباق تشریع با تکوین است منتها چون ما به این تکوین نرسیده‌ایم و به مصالح این تکوین و خصوصیّات او اطلاع نداریم، تعبّداً می‌گویند که در مقام تشریع هر چه گفتند بپذیر فقط همین است.

امّا اگر ما به مصالح نفس الامریّه تکوین کما هی هی، واقعاً اطلاع پیدا کردیم و اشراف پیدا نمودیم آیا

در آن موقع، نیازی به شرع داریم؟ آن موقع خود انسان، مشرِّع می‌شود مثل امام علیه السلام، واقعاً به مصالح و خصوصیّات واقعیّه عالم تکوین اطلاع و اشراف پیدا کرده است وقتی واقعاً اطلاع پیدا کرده است طبعاً نحوه اثباتی مسئله عالم تشریع را هم، موافق با او قرار می‌دهد و این دیگر جای بحثی نیست.

اگر شخصی ببیند که خوردن این شیء برای او مکروه است چون مخالف با نفس و تجرّد او است، خب این را نمی‌خورد. و اگر ببیند این عمل، نفساً بر او حرام است گر چه در کتب و روایات برایش روایتی نیامده است ولی [می‌فهمد] که این عمل، موجب کدورت نفسانی او خواهد شد حالا می‌گوید که آیا واجب است این عمل را انجام بدهم؟ کِی همچنین حرفی را می‌زند؟ آیا چون در کتب و روایات [اشاره‌ای به حکم موضوعی وارد نشده است] دلیل بر جواز رفتن به مکانی می‌شود که وجداناً احساس می‌کنم که رفتن در آن مکان خاص، موجب کدورت من شده و حال نماز را از من می‌گیرد و یک هفته هم می‌ماند؟ بالأخره در اینجا

چیزی هست، یک خبری هست که این عمل موجب کدورت یا انبساط شده است.

البته در خیلی از مواقع ما می‌فهمیم و لمّ قضیه را، ادراک می‌کنیم و برآن‌اساس [کاری] انجام نمی‌دهیم و در روایات هم اشاراتی به این مضمون [وارد شده] است که مگر نمی‌بینی فلان عمل [خاص] را انجام می‌دهی حالت ایثار و انفاق در تو زیاد می‌شود[1]؛ این همان حالت تجرّد نفسانی راحضرت می‌خواهد القا بکند به این شخص که الان این کاری را که تو انجام می‌دهی اثر و ریشه آن عمل است.

و البته در بسیاری از موارد هم ما از آثار واقعی اطلاع نداریم ونمی‌فهمیم. چه بسا ممکن است که بعضی از حالات انبساط بر انسان پیدا بشود، ولی در واقع به ضرر انسان باشد و انسان متوجه آن [ضرر] نشود. براین‌اساس، گفته‌اند باید تعبّد داشته باشید.

توضیحی دربارهٔ انطباق تشریع با تکوین

اما اینکه ما اساس شرع را بر پایه دل‌بخواهی قرار

---

[1] الکافی، ج ۴، ص ۶۵:
«لِلصّائِمِ فَرحَتانِ: فَرحَةٌ عند إفطارِهِ و فَرحَةٌ عند لقاءِ رَبِّهِ.»

بدهیم که چون خدا دلش می‌خواهد گفته است که دو رکعت نماز صبح بخوان نه سه رکعت، از این قرار نیست. [بلکه] اگر واقعاً نماز صبحِ سه رکعتی، به صلاح انسان بود، خدا هم به سه رکعت امر می‌کردند؛یعنی از نظر انطباق تشریع با تکوین امکان ندارد تشریع یک مرحله جلوتر از تکوین باشد، یا یک مرحله عقب‌تر از تکوین باشد؛ دقیقاً باید این دو با هم حرکت کنند و تشریع باید منطبق با تکوین باشد و هر دو از یک منشأ و یک ریشه باید نشأت بگیرند. یک سر مویی جلوتر و یا عقب‌تر نمی‌تواند باشد چون همان یک سر مو، هم در افراطش ضربه بر تکوین وارد می‌شود، [همچنان] که در تفریطش ضربه بر عالم تکوین واقع می‌شود.

و امّا این مطلب که بگوییم؛ خداوند بر اساس تکوین، شرع را پی‌ریزی و یا مصلحت‌اندیشی و تدبیر می‌کند آیا به صلاح [بنده] است که این کار را انجام بدهد یا نه، این حرف‌ها در خدای متعال راه ندارد. [چون] وجود باری تعالیٰ نفس امر او؛ و نفس خلق او؛ عبارت است از مصلحت، چطور ممکن است یک علّت در مرتبه تنازل وجودی خودش،

[حقیقتی] غیر از خودش را بیابد و برای آن [حقیقت] این کار را انجام داده باشد، چطور ممکن است؟ مگر ما خارج از حیطه هستی و وجود، یک وجود و عالم و حقیقت دیگری داریم تا وجود خودش را، با آن عالم تطبیق بدهد؟

وجود، حقیقتی بسیط

غیر از حقیقت وجود که بهاء محض و نور محض و تجرّد محض است؛ آیا غیر از این حقیقتی ماوراء آن وجود دارد تا وجود در اطوار و اشکال خودش، خودش را با آن ماوراء خودش تطبیق بدهد؟ حالا که دارد خودش را به این شکل در آورد تا با آن عالم منافاتی پیدا نکند؟ و ضربه به آن نزند و منطبق با آن عالم باشد؟ آن عالم چیست؟ آیا آن از سنخ وجود است یا نه؟

وجود دیگری نیست چون حقیقت وجود، ثانی ندارد وجود که ثانی و ثالث و رابع ندارد [لذا حقیقت] وجود واحد است و یک حقیقت بالصّرافه و یک حقیقت بسیط است.

سبب نداشتن وجود

پس بنابراین، وجود سبب ندارد یعنی در چرخشش‌اش به اطوار مختلف و در تعیّن‌اش به تعیّنات مختلف و تقیّداش به تقیّدات مختلف، سببی [خارج از حقیقت خود] ندارد [چون] سبب، خودش‌اش است؛ به چه غایتی این فعل را انجام داده است؟ چون فاعل وقتی عملی را انجام می دهد برای وصول به غایتی انجام می‌دهد من‌باب‌مثال، فاعل که نجّار است یک منبری می‌سازد ساختن او، یک علّت غایی می‌خواهد، علّت غایی این است که خطیب روی آن بنشیند و مردم را نصیحت کند [امّا] وجود که خود را به اطوار مختلف در می‌آورد چه علت غائی را مدّ نظر قرار داده است؟

[در حالی که علّت غائی، آن است که یک] نفعی به فاعل برسد.به چه کسی نفع برسد؟ به غیر از خودش نفع برسد؟ خودش که کمال و حقیقت وجود است. کمال و بهاء مطلق است و هر حقیقتی وقتی که می‌خواهد به این حقیقت مطلق برسد، این است که به این بهاءِ مطلق برسد و به این وجود مطلق برسد. [مثلًا] شما الآن در این دنیا تلاش می‌کنید برای اینکه زنده بمانید، زنده بمانید برای چه؟ برای

اینکه رشد و تکاملی پیدا کنید! آیا این رشد و تکامل چیست؟ رشد و تکامل به این است که به حقیقت وجود برسیم. آخرین مرتبه رشد و تکامل به چیست؟ به اینکه به آن حقیقت وجود برسیم، به آن بهاء و نور مطلق برسیم.

پس چه حقیقت دیگری سوای این وجود بود؟ که وجود خودش را بخواهد با آن حقیقت، تطبیق کند؟ و مصلحت خودش را براساس انطباق با آن حقیقت قرار بدهد، غیر از خودش مگر چه چیزی هست؟

پس غیر از همان وجود پروردگار حقیقتی نیست؛ لذا وجود پروردگار، علّت غائی نمی‌خواهد برای خلق اشیاء و دیگر علّت صوری و مادی به طریق اوّلیٰ نمی‌خواهد. پس حقیقت وجود در تطوّرات خودش نیازی به سبب و علّتی غیر از خودش ندارد.

تلمیذ: پس این مطلب سبب می‌شود که از پایین شروع کنیم؟

استاد: از پایین که امکان ندارد که شروع بشود یعنی پایین در بالا اثر بگذارد؟ به‌عبارت‌دیگر، معلول در علّت اثر بگذارد؟

تلمیذ: منظور این است که کاری که مثلاً انجام شده است این موجب می‌شود که عمل

استاد: آنچه که در پایین انجام شده یک علّتی داشته است که این انجام شده است. یعنی خود علل، با همدیگر دعوا کرده‌اند، تا اینکه علّتی بر دیگری غلبه کرده و عملی در این عالم انجام شده است. پس ما باید ریشه را بگیریم و آن ریشه از آن بالا با دیگر علل، در تضارب هستند یعنی نفس آن علل در این عالم می‌آید و نزول پیدا می‌کند که شما یک عملی را در خارج می‌بینید و خود آن علل در حال تضارب هستند.

لذا جنود رحمان [در تضارب] هستند با جنود شیاطین و آن از این کمک می‌گیرد و او از این‌ور کمک می‌گیرد؛ یکدفعه در شما حالِ انفاق پیدا می‌شود که در آن حال، جنود رحمان بر جنود شیاطین غلبه کرده‌اند، زمانی دیگر در شما قساوت پیدا می‌شود فرض کنید که اگر جلوی شما بچهٔ کسی هم بمیرد دست توی جیب هم نمی‌کنید. در آنجا، جنود شیطان بر جنود رحمان غلبه پیدا کرده‌اند.

[بنابراین] دو قضیه‌ای را که شما در نظر می‌گیرید، اینها یک اثر خارجی هستند که شما دارید

می‌بینید. اینها از کجا پیدا شده‌اند؟ از بالا آمده است. یعنی وقتی که شما از بالا سلسله علل را که در نظر بگیرید هر علّت در معلول خود [تاثیر گذاشته] تا اینکه موجب شده است که الان [این عمل]، در خارج انجام بگیرد یا نگیرد؟ پس اشکال درآنجا است و اگر بدانید در آن عوالم چه خبر است دیوانه می‌شوید.

تبیین افعال انسانی مبتنی بر جنود رحمانی و شیطانی

حالا صحبت در این است که همین حالاتی که شما می‌بینید بالا و پایین‌های ترازو را که، می‌بینید [همه از] جنود رحمان و جنود عقل و یا جنود شیاطین هستند که همه این‌هاجهات ابتعادی واقترابیِ آن نور مجرّد و وجود مجرّد دارد همه این جهات اگر بُعد باشد؛ از جهت جنود شیطان است و اگر قُرب باشد همه از جنود رحمان است و [اگر] عقول بسیطه باشد که آن حقیقت منفصله [است]، از یک حقیقت جوهری استمداد می‌گیرند و [حال آیا] تمام این‌ها جدای از حقیقت وجود چیز دیگری هستند که دارند انجام می‌دهند یا خیر؟

این است صحبت ما؛ که خود حقیقت وجود در خودش ایجاد تعارض می‌کند. [به طور مثال] شما چند تا دست دارید؟ دو تا دست و دو تا پا دارید بعد این دست‌هایتان را محکم به همدیگر می‌کوبید این دست‌هایی که باید بزنید بر سر یک خصمی، محکم به همدیگر می‌کوبید و درب و داغون می‌شود [درحالیکه] استخوان‌های شما یک واحد بیشتر نیستید ولی در خود همین یک واحد، فعل و انفعال انجام می‌دهید و یا پاهایتان را می‌بَرید بالا و هر دو را به هم می‌زنید، دیدید بعضی‌ها یک‌خورده که به سرشان می‌زند با مشت، می‌زنند به خودشان و کار دست خود می‌دهند، یعنی خودش دارد در خودش، تصرف می‌کند.

تلمیذ: یکی از علماء می‌گفت: انسان وقتی که قرآن می‌خواند باید بلافاصله یک شلاق به خودش بزند.

استاد: خودش را ادب کند.

انتزاع تشریع از تکوین

تلمیذ: آیا می‌شود گفت که اراده خدا که در تکوین، سبب بروز حقائق و اشیاء می‌شود مصلحت را می‌آفریند نه این که یک مصلحتی وجود دارد و براساس آن، خدا امر می‌کند بلکه خود اراده خداوند مصلحت را می‌آفریند و یا تصور کنیم که خود تشریع، مصلحت درست می‌کند؟

استاد: ببنید مطلبی که دراینجا می‌خواهم عرض کنم این است که تشریع مصلحت را ایجاد نمی‌کند [چون] تشریع از امور انتزاعیّه از [عالم] تکوین

است.

تلمیذ: پس تشریع متأخر از تکوین شده است؟

استاد: بله، ولی نه اینکه تکوین، تشریع را ایجاد می‌کند

تلمیذ: همیشه با هم هستند، نه یک قدم جلوتر یا عقب‌تر؟

استاد: می‌دانم، همین. یک قدم جلو نبودن و نه یک قدم عقب [بودن]، یعنی اینکه هیچگاه ما تشریعی جلوتر از تکوین نداریم.

فرض کنید من‌باب‌مثال، [تشریع این‌گونه نیست که] کسی بیاید دلش برای آدم، بیشتر بسوزد و بخواهد [رکعات نماز را یا نمازهای بیشتری واجب کند.] مثل آن یارو [خلیفه] ـ ولید بود فکر کنم ـ که مست کرده و در کوفه با یک زن خوابیده بود و رفت نماز صبح را شش رکعت یا چهار رکعت خواند گفت فعلًا حال خوشی دست داده است و یه شش یا هفت رکعت دیگر بدمان نمی‌آید [به نماز اضافه‌اش] کنیم[1]

[تشریع] اینگونه نیست که، دلش از تکوین، بیشتر بسوزد. یا تشریع خودش را از تکوین عقب‌تر

---

[1] مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۲۶؛ الأنساب (للبلاذری) ج ۵، ص ۳۳؛ الإصابة، ج ۳، ص ۶۳۸؛ الغدیر، ج ۸، ص ۱۲۰.

بندازد. یعنی [این‌گونه نیست که] اگر تکوین الان اقتضاء می‌کند برای رشد انسان، که من‌باب‌مثال، فرض کنید که ایستاده نماز بخواند اما تشریع بگوید که چون الآن خسته هستی ایستاده هم نخواندی، مهم نیست نماز را نشسته بخوان.

تقابل این دو مرحله [به نحو] افراط و تفریط موجب از بین رفتن تکوین و یا سقوط و یا توقف فطرت و توقف نفس انسان است. بنابراین آنچه که مدّ نظر من است این است که تکوین همیشه با خودش تشریع می‌زاید و نیاز به زاینده ندارد. تکوین همیشه با خودش تشریع را به وجود می‌آورد و نیاز به مشرِّع ندارد منظور من این است، همیشه تشریع از تکوین انتزاع می‌شود.

مثلا من‌باب‌مثال، اگر شخصی واقعاً بر حقایق وجودی خودش مطّلع بود، نه نیاز به پیغمبر دارد و نه نیاز به امام دارد. این [فرد] دیگر علّام الغیوب است، یعنی این به نفسِ حقیقت خودش و تمام زوایا اطلاع دارد و وقتی که اطلاع داشت طبعاً رشد نفس را هم می‌فهمد که الان [مثلًا] برای او چه چیزی بد یا چه چیزی، خوب و موجب تجرد او است و چه

امری موجب سقوط او و ورود [او] در بهیمیّت است و یا چه عملی موجب ارتقاء او به عالم تجرد است.

نیاز انسان به مشرّع در تشریع

پس بنابراین، اینکه می‌گوییم: که ما در تشریع، بایستی نیاز به مشرّع داشته باشیم، معنایش همین است یا وحی عبارت است از یک الهامی که چه بسا ممکن است در نفس انسان آن حقیقت و واقعیّتی که در درون انسان ظاهر نشده است را به واسطه الهام پیدا شود یعنی نفس انسان احاطه نداشته باشد و به واسطه الهام خداوند متعال آن مصلحت را به او ارائه دهد مثلا خواب ببیند یا مکاشفه و یا مانند الهامات، به او دست دهد.

چنانچه این مسئله در غالب انبیاء همین‌طور بوده است چون آنها به حقیقت وجود و به حقیقت عالم تکوین کما هوهو اطلاع نداشتند. تشریع به صورت الهام برای آنها می‌آمده است. این نبوات و منامات همه، همین است که به صورت الهام بوده است.

و یا اینکه؛ نفسِ ولیّ وقتی که به حقیقت ولایت مطلق رسید و دیگر هیچ شائبه‌ای از شوائب وجود

در او مخفی نبود همین نفس او می‌شود وحی. یعنی همین ادراک او، از حقیقت عالم وجود، عبارت است از وحی، منتها آن وحی را براساس نیاز به موقع، ارائه می‌کند و در هر وقتی منطبق با حقیقت تکوین وحی را ارائه می‌کند. البته یک چیز دیگر هم، در اینجا ممکن است باشد.

تلمیذ: وحی از الهام که قویتر است؟

استاد: بله! الهام، برای افراد عادی است اما وحی ارتباط با سرّ است.

تلمیذ: می‌خواهم بگویم این وحی از آن الهامی که بر انبیاء می‌شود قوی‌تر است؟

استاد: بله! قوی‌تر است چون وحی احاطه، بر جوهره وجود است. نه آن الهامی که در خواب و مکاشفات و....[است، بلکه] این مثل امور انتزاعیه از تکوین است که ما می‌توانیم، آن را به حساب بیاوریم.

انتزاع مصلحت از وجود در نظر عارفان

و این همان مطلبی است که بزرگان و عرفا در این باره می‌فرمایند که عالم وجود منطبق با مصلحت نیست بلکه مصلحت، از وجود، انتزاع می‌شود این مثل انتزاع تشریع، از تکوین است، همان گونه که تشریع را، از تکوین انتزاع می‌کنیم؛ مصلحت را هم،

از وجود انتزاع می کنیم [من‌باب‌مثال]، ما که دارای چشم هستیم باید کاری انجام بدهیم که این چشم ما، در راستای صلاح خودش و در راستای بقای خودش دچار صدمه نشود. [مثلا] چیکار کنیم؟ آن را از گرد و غبار و صدمات محفوظ بداریم. این یک امر تشریعی می‌شود یا او را از دود و بخار و غبار، و چیزهائی که موجب بروز عفونت در آن می‌شود را از آنها دور نگه داریم [که] این می‌شود تشریع.

و آن چیزهائی که موجب بهداشت و یا بهبود چشم است مثل: ویتامین‌آ و امثال ذلک را بخوریم که این می‌شود تشریع.

ببینید همین [اجتناب] ها تشریع شد؛ این [مثال] مربوط به چشم بود. [مثال‌های] مربوط به گوش و زبان و [سایر اعضای] بدن هم همین‌طور است.

این‌هایی که گفتیم مربوط به بدن بود، حالا برویم سراغ نفس؛ آنچه را که این نفس پیچیدهٔ لامروّت هزار در هزار، و هزار در هزار تو در تو است این را چکارش کنیم؟ که بتوانیم [این نفس را] از عالم بهیمیت بیرون بیاریم‌اش و آن را به مرتبه تجرّد

برسانیم؟

آنچه که موجب می‌شود نفس به حیوانیت برگردد باید از آن دوری کنیم و آنچه که موجب می‌شود به تجرد برسد باید آن را أخذ کنیم این هم تشریع می‌شود. پس بنابراین مصلحت در اینجا چه شد؟ آیا ویتامین خوردن برای چشم مصلحت است یا مصلحت نیست؟ بله! این مصلحت می‌شود. آیا دوری گزیدن از گرد و غبار برای محفوظ ماندن و سلامتی بدن و ریه و قلب و چشم و گوش و امثال ذلک، مصلحت است؟ یا مصلحت نیست؟ بله این مصلحت می‌شود.

پس مصلحت از تکوین نشأت گرفته است یعنی تکوینی که اقتضاء می‌کند [انجام] یک سلسله اموری را. همین طور مربوط به نفس انسان است.بنابراین تشریع از تکوین نشأت می‌گیرد و مصلحت هم از تشریع نشأت می‌گیرد.

انتزاع تشریع و تکوین از وجود

بنابراین، مصلحت و مفسده، تشریع و تکوین، همه یک امر واحدی هستند که از وجود نشأت می‌گیرند. خود وجود هم در سیر و در تطوّرات

خودش نیازی به سبب و علّت ندارد بلکه خودش کمال مطلق است نه اینکه ماوراء آن کمال مطلق است که می‌خواهد خود را به آن کمال مطلق برساند!

وجود در مرحله وجودّیت خودش، به فعلّیت تامّه رسیده است نه اینکه به استعداد باشد پس بنابراین همه اسباب در خود وجود متحقّق هستند.

تلمیذ: پس ما اوامر مولوی نداریم همه اوامر ارشادی می‌شوند ولی بالنسبه فرق می‌کند. آنکه مطّلع از مسائل است آن اوامر از مولوی بودن تبدیل به ارشادی می‌شود. نسبت به آنهایی که جاهل هستند اوامر، مولوی می‌شود بدین‌گونه باید اوامر شرعی را معنا کنیم؟

استاد: بله! صحیح است، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: **«بل وَجَدتُک أهلًا للعبادة فعَبَدتُک»**[1] حضرت نگاه نمی‌کند به این که مولی، به او امری کرده است یا خیر! اصلا حضرت، غیر از مولی نمی‌بیند. یعنی اگر خدا وجوب نماز را هم از او، بردارد باز حضرت نماز را رها نمی‌کند.

تلمیذ: بنابراین خداوند هم، در حقیقت امر وجوبی به نماز ندارد!

استاد:ببینید وجوب که در هر حال وجود دارد. وجوب به معنی الزام است، این الزام هم هست، یعنی الان این بنده برای رشد و تجّرد خودش باید نماز صبح را بخواند، حالا یا اینکه خود طرف به این الزام

---

[1] بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۹۷.

می‌رسد؛ یعنی به آن حقیقت تکوینی، خودش می‌رسد و از آن حقیقت تکوینی خودش این رشد را ادراک می‌کند و این عمل را مطابق با خود ادراک می‌کند یا اینکه شخصی جاهل است و باید به او گفت. به نسبت به او می‌گویند به نسبت اینکه [نیازی] به گفتن ندارد؛ خود ادراک او، عین همین گفتن [یاتبیین و ابلاغ] است. حالا عنایت پروردگار [به چه کسی تعلق بگیرد!]

تلمیذ: در مورد شخص جاهل چون اطاعت می کند دو ثواب به او تعلق می‌گیرد: یکی تأثیر خود فعل است- مثل امر ارشادی می‌ماند که انسان وقتی خود عمل را که انجام می‌دهد ثمره‌اش را می‌بیند- و یکی هم دیگر اطاعت و امتثالی که کرده است می‌باشد ولی در مورد آن شخصی که به مرحله بالاتر از آن مرحله، دست یافته است اجر و ثواب او کمتر است.

استاد: آن [شخصی] هم که دارد می‌بیند او هم، به خاطر اینکه مصلحت را دارد می‌بیند، دارد [عمل را] انجام می‌دهد. اگر مصلحت نباشد که انجام نمی‌دهد. ببینید آن شخص که این حقیقت را ادراک می‌کند این [ادراک]، براساس انطباق این حقیقت، با فطرت خودش این عمل را انجام می‌دهد، یعنی [او] کاری به عمل ندارد. این [فرد] می‌بیند که چون این عمل، با فطرت خودش منطبق هست انجام می‌دهد آن شخصی هم که نمی‌داند، آن هم چون می‌بیند این آدم، آدم [یعنی پیغمبر] راستگویی است و صلاح و

خیرش را می‌خواهد، او هم همین [عمل] را انجام می‌دهد چه فرقی بین آن دو می‌کند؟

تلمیذ: فرقش همین است که شخصی که جاهل است، تعبّد می‌ورزد.

استاد: او هم تعبّد می‌ورزد.

تلمیذ: خود تعبّد ورزیدن یک ثواب در پی دارد و خود آن عمل ثواب دیگری، که اثر عمل است.

استاد: نه دیگر، فقط همین است. یک ثواب بیشتر ندارد؛ و ثواب یعنی همان نفس قبول؛ نفس قبول عمل، ثواب است که دارد انجام دهد.

تلمیذ: بالأخره یک موقعیاتی هست.

استاد: یعنی اینی که [عبد] دارد انجام می‌دهد این عمل را، چه آگاهانه قبول کند یا ناآگاهانه [قبول بکند] هر دو بالأخره دارند قبول می‌کنند همین [قبول]، ثواب است. و الّا نفس آن عمل دخالت ندارد. لذا در بحث تجرّی و امثال آن، عمل مدخلیّت ندارد.- عمده التزام است-.

تلمیذ: دوباره اینجا مشکل ایجاد شد، یکبار می‌فرمایید که: تشریع منطبق با تکوین است سر موئی، از هم جدایی ندارند یعنی تمام افعال انسان باید تحت اوامر و نواهی حضرت حق باشد و از جانب دیگر، می‌فرمایید که عمل هیچ اثری ندارد. آن امری که اثر دارد آن التزام نفسانی است یعنی عمل را کنار گذاشتیم.

استاد: نه، کنار نگذاشتیم! ببینید التزام نفسانیِ بر عمل است که کار انجام می دهد و لو اینکه عمل در خارج درست نباشد.

تلمیذ: چگونه ممکن است عمل را ترک کنیم ولی التزام بتواند آن مصلحتی که در ترک فوت شده است آن فعل، این مصلحت را تحصیل کند.

استاد: ـ توجه کنید ـ چون ما نظام [عالم را]، نظام کمال و احسن می‌گیریم پس بنابراین، در راستای

انجام دادن این عمل، این سلسله علل آمدند و در اینجا نگذاشتند این عمل در خارج انجام بگیرد و خود این سلسله علل، تکافی می‌کنند.

مثل کسی که فرض کنید می‌خواهد مکه برود؛ مکه، برای مستطیع، واجب است حالا [به عنوان مثال] اگر واقعاً یک بنده‌ای اوّلین پولی که پیدا کرد با آن به مکه، می‌رفت و بر این مکه رفتن، یک سری مسائل بار می‌شد [یعنی باعث ارتقا و تجرد او می شد]، واما اتفاقاً پولی پیدا نکرد [تا با آن بتواند به زیارت خانه خدا برود.] آیا واقعاً ظلم نیست که ثواب حج را، به او ندهند و آن رشدی که به واسطه رفتن به مکه برای افراد پیدا می‌شود نصیب این شخص نشود؟

آیا این ظلم نیست؟ پس این التزام نفسانی، در سلسله علل [تأثیر می‌گذارد] و کار همان، عمل خارجی را انجام می‌دهد. یعنی انسان واقعاً انگار حج را انجام داده است. چون نفس عمل، آن جنبه تقوائی است که می‌آید و انسان را، مجرد می‌کند، ﴿وَلَكِن

يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡ﴾[1]!

یعنی آن جنبه باطنی عمل است که آن به خدا می‌رسد نه آن گوشتی که الان قربانی شده است و در خارج آدم [آن] را می‌خورد و از طرف هم معلوم است که [گوشت] به کجاها می‌رود و [بعد هم] خب به خدا نمی‌رسد. [بلکه] آن جنبه باطنی قضیّه است که به خدا می‌رسد و این شخص در التزام باطنی خودش، آن جنبه باطنی را تحصیل کرده است. بدون اینکه سر سوزنی [تفاوت داشته باشد.]

توضیحی دربارهٔ مشرّع بودن انبیاء و ائمه علیهم‌السلام

تلمیذ: بحثی که آقایان می‌کنند به اینکه انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام مشرّع هستند یا نه؟ دیگر بحث بیهوده و لغوی می‌شود؟

استاد: بله! البته آن اصطلاح هم جای صحبت دارد.

از نظر اینکه نفس آنها، در تحت نفس پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هستند و نفس پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم [است که] موجب تطوّر

---

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۳۷. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۴۷:
«بلکه آنچه به پیشگاه ربوبی صعود می‌نماید و بالا می‌رود همان خلوص نیت و صفای باطن و حیثیت عبودیت شما است که مورد پذیرش و امضای عوالم غیب قرار می‌گیرد.»

آن نحوه از وجود، شده است. پس بنابراین، خود نفس پیغمبر اکرم «صل الله علیه و آله و سلّم است که در تکوین، تغییر ایجاد کرده و از تغییرِ تکوین، تشریع هم به وجود آمده و ائمه «علیهم السلام» در تحت نفس پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هستند. خودشان که وجود استقلالی ندارند. ولی این آقایان این مطلب را، نمی دانند و آن را نمی‌فهمند.

آنها خیال می‌کنند که وحی عبارت است از اینکه جبریل پر بزند و بیاید پایین، و مثل دحیه کلبی کنار پیغمبر بنشیند و در گوش پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلم بخواند و دوباره پرپر بزند و بالا برود. اینها می‌گویند یک چنین مطلبی، برای امام نیست و فقط برای پیغمبرمی‌باشد.

لذا امام علیه‌السلام هم در کتابها و دفترهایش نگاه می‌کنند ببینید از پیغمبر جفر و جامعه و غیر از این رسیده است یا خیر؟ و این مطلب را جدی می‌گویم که این‌ها به این قائل هستند و شوخی نمی‌خواهم بکنم.

من با یکی از اینگونه افراد، صحبت می‌کردم از همین نجف رفته‌ها و مجتهدها، همین را می‌گفت:

ائمه علیه السلام یک صندوقی داشتند و در این صندوق پر از روایات و علوم بود، به او گفتم شاید چند برابر تهذیب و کافی و من لا یحضر بوده است؟ و او هم جدی می‌گفت. و خلاصه چون خداوند هم به آنان عنایت خاص داشت لذا اینها [حضرات] از روز قبل متوجه می‌شدند و [یک] جوری نگاه می‌کردند و مثلًا فردا که أبان از ایشان می‌خواهد مسئله‌ای را بپرسد، حضور ذهن داشته باشند که فردا أبان می‌آید و [سؤال می‌کند]. ببینید کار به کجا رسیده است!

یا اینکه فرض کنید در خوابی یا چیزدیگری خداوند به آنان الهام می‌کرد. خیلی از علما که می‌خواستند به امام، مقام بدهند می‌گفتند در خواب و یا در امر دیگری، خدا به آنان الهام می‌کند!

امّا پیغمبر صل الله علیه و آله و سلّم ابداً چیزی نمی‌دانست وقتی جبرئیل امین می‌آمد مسائل و مطالب را می‌گفت. دلیلش هم این آیه قرآن است که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْیۡءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَٰلِکَ

غَدًا ۞ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ﴾،[1] تا اینکه سه روز وحی می‌آید. و بعداً چهل روز وحی قطع شد، این آیه، دلیل بر این است که انبیاء و ائمه علیهم السلام مثل بقیه افراد بودند و هیچ فرقی با افراد دیگر نداشتند.- از جهل، به خداوند پناه می‌بریم.

اللهمّ صلّ علی محمد و آل محمد

---

[1] سوره کهف(۱۸) آیه ۲۳ و ۲۴. مهرتابان، ص ۳۹۱:
«البتّه چون بخواهی کاری را فردا انجام دهی نگو: من فردا انجام می‌دهم؛ در هیچ حالی از حالات و هیچ زمانی از زمان‌ها ۞ مگر درحالی‌که یا در زمانی که گفتارت همراه و مُلابس گفتار دیگرت باشد که: اگر خدا بخواهد و اراده کند.»

اصطلاحات درس

تطورات وجود: دگرگونی‌ها، مراحل مختلف، و جنبه‌های گوناگونی که وجود به خود می‌گیرد. این تغییرات از ذات خود وجود برمی‌خیزد و نه خارج از حقیقتِ آن.

تعیّنات وجود: مشخص شدن‌ها، شکل‌گرفتن‌ها، و حدود و قیودی که برای وجود پدیدار می‌شود.

مصلحت: به معنای خیر، سود، فایده، یا آنچه خوب و شایسته است. در متن به شدت این ایده رد شده است که خداوند بر اساس یک "مصلحتِ" از پیش موجود و خارجی عمل می‌کند.

اعتباری: امری که حقیقت آن وابسته به قرارداد، دیدگاه، یا نسبت‌ها است و وجودی مستقل و فی‌نفسه ندارد (در مقابل امر "حقیقی").

تکوین: نظام واقعی و عینی هستی؛ عالمِ وجود و حقایق خارجی آنگونه که هستند؛ فطرت و ساختار وجودی اشیاء و انسان. این نظام، ریشه و مبنای تشریع است.

تشریع: نظام قوانین، احکام، اوامر و نواهی الهی.

استاد تأکید دارد که "تشریع" کاملاً منطبق بر "تکوین" و حقایق وجودی بوده و از آن انتزاع می‌شود.

تعبد: پذیرش و فرمان‌برداری از اوامر الهی، خصوصاً در مواردی که حکمت و مصلحت کامل آن برای انسان روشن نیست.

غایت: هدف و مقصود نهایی یک فعل. در مورد وجود و افعال الهی، متن استدلال می‌کند که غایتی خارج از خودِ وجود یا ذات الهی متصور نیست.

اراده الهی: خواست و مشیت خداوند. این اراده، مانند اراده انسانی مبتنی بر "دل خواستن" و سنجش مصالح و مفاسد بیرونی نیست. بلکه اراده الهی خود منشأ تکوین و تشریع و موجد مصلحت است.

کمال: رشد، تعالی، و رسیدن به بالاترین مرتبه وجودی ممکن برای انسان.